

خشونت دولتی علیه زنان

روشنک کوهستانی فاروجی

خشونت علیه زنان در جامعه‌ی طبقاتی، چهره‌های فراوان دارد و در دسته‌بندی‌های گوناگون جای می‌گیرد. ضرب و شتم زنان در محیط خانواده، قتل‌های ناموسی، تجاوز، استثمار و آزار جنسی، ختنه‌ی زنان، ازدواج‌های اجباری، حجاب اجباری، فحش‌های اجباری، سقط جنین‌های اجباری و حتی زنده به گور کردن دختران و یا سوزاندن زنان و انواع بی‌شمار تحقیرها و توهین‌ها به زنان از جمله شکل‌های آشکار و یا غیرمستقیم خشونت‌های فیزیکی و روانی علیه زنان هستند.

در این میان، دولت‌ها و قوانین اجتماعی در رابطه با مهار و یا لغو خشونت علیه زنان نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند. حقوق قانونی که در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بر زندگی زنان تأثیر فاحشی دارند، در بسیاری از کشورهای جهان نه تنها کافی نیستند، بلکه خود عاملی هستند که مستقیم یا غیرمستقیم به خشونت منجر می‌شوند. در زمینه‌ی حقوق سیاسی می‌توان از نداشتن و یا محدودیت حق رأی زنان و یا عدم امکان مشارکت زنان در پُست‌های کلیدی را نام برد.

در زمینه‌های اقتصادی، محدودیت‌های شغلی برای زنان، عدم تساوی حقوق در مقابل کار مساوی، عدم به رسمیت شناختن خانه‌داری زنان به عنوان شغل، کار بی‌دستمزد زنان در کارگاه‌ها و شرکت‌های خانوادگی و نیز در مزارع کشاورزی نه تنها به تضییق حقوق زنان در زمینه‌ی شغلی می‌انجامد، بلکه وابستگی اقتصادی آنان به مردان را تشدید کرده و در محیط اجتماع و خانواده شرایط مساعدی برای اعمال خشونت علیه زنان ایجاد می‌کند.

در زمینه‌های اجتماعی، می‌توان هم از مواردی نام برد که یا دولت‌ها حمایت کافی به زنان عرضه نمی‌کنند و یا خود عامل سرکوب و خشونت هستند و حتی با وضع قوانین ضد زن، به این خشونت جلوه‌ی قانونی و مشروع داده می‌شود. از مواردی که دولت‌ها حمایت کافی نمی‌کنند، می‌توان در کشورهای اروپایی به طور مثال از ندادن حق پناهندگی به زنانی نام برد، که به علت خشونت اجتماعی و یا خانوادگی مجبور به مهاجرت شده‌اند. عدم دخالت به موقع پلیس در هنگام اعمال خشونت علیه زنان و در واقع جدی نگرفتن آن و نیز دادگاه‌هایی که مجازات کافی برای مجرمین در نظر نمی‌گیرند، دست مردان را در خشونت علیه زنان باز می‌گذارند. از موارد دیگر بی‌اعتنایی دولت‌ها و قوانین حاکم به اعمال خشونت علیه زنان را می‌توان عدم مبارزه‌ی جدی با فحش‌های اجباری را نام برد.

امروزه در بسیاری از کشورهای اروپایی که محدودیت حق سقط جنین در آن‌ها وجود دارد، ده‌ها هزار زن به دلیل سقط جنین‌های غیربهداشتی، دچار معلولیت شده و یا جان خود را از دست می‌دهند.

اگرچه شدت و ضعف اعمال خشونت علیه زنان و نیز اشکال آنان در جوامع مختلف متفاوت است، اما واقعیت این است که زنان طی تاریخ جوامع طبقاتی، در تمامی جوامعی که سلطه‌ی انسان بر انسان وجود داشته و دارد در معرض انواع و اقسام خشونت‌ها قرار دارند و در کشورهایی که خشونت دولتی علیه زنان وجود دارد، زنان هیچ‌گونه امکان دفاع از خود ندارند.

ایران یکی از کشورهای بی‌حمایتی است که زنان را در قوانین خود، نه تنها برابر با مردان نمی‌شمارد، بلکه حتی حقوق انسانی آنان را انکار می‌کند. این قوانین به طور مثال در زمینه‌ی حقوق خانوادگی، از جمله حق سرپرستی کودکان، حق طلاق، حق وراثت، حجاب اجباری و محدودیت روابط بین زن و مرد و اعمال مجازات‌های سنگین از جمله سنگسار که بیشترین تعداد آنان را زنان تشکیل می‌دهند، در کنار دیگر فشارهای اقتصادی و اجتماعی بی‌حقوقی زنان را به عنوان امری عادی و خواستی الهی به جامعه تحمیل می‌کند. بنابر این زنان در ایران نه تنها در محیط خانواده و اجتماع در معرض انواع خشونت‌ها قرار می‌گیرند، نه تنها دولت حمایتی علیه متعرضین و متجاوزین به عمل نمی‌آورد، بلکه حتی از مجرمین در مقابل زنان حمایت می‌کند.

اگرچه در عمل، حقوق و بی‌حقوقی زنان در ایران نیز مانند جوامع دیگر خود آرایشی طبقاتی دارد، ولی در جایی که به قوانین حاکم مربوط می‌شود، مبارزه برای حقوق زنان، با مبارزه علیه نظم موجود

پیوندی انکارناپذیر دارد. مجموعه‌ی شرایط حاکم بر ایران چنان شرایط وحشتناکی برای زنان پدید آورده که برای زنان هیچ راهی جز مبارزه علیه جمهوری اسلامی و سرنگونی آن باقی نمی‌گذارد.